فهرست

[مقدمه 2](#_Toc58863356)

[مناسبات حکم و موضوع 2](#_Toc58863357)

[یک پیشنهاد 3](#_Toc58863358)

[کارکردهای قرائن عامه 3](#_Toc58863359)

[خلاصه‌ای از بحث 4](#_Toc58863360)

[مطلب چهارم؛ اقسام کارکرد مناسبات حکم و موضوع 5](#_Toc58863361)

[کارکرد اول؛ تعمیم حکم 5](#_Toc58863362)

[کارکرد دوم؛ تضییق حکم 7](#_Toc58863363)

[کارکرد سوم؛ ترکیب تعمیم و تضییق حکم 7](#_Toc58863364)

[مناسبات حکم و موضوع قرینه عامه 8](#_Toc58863365)

[کارکرد چهارم؛ کیفیت دخالت وصف عنوانی در حکم 9](#_Toc58863366)

بسم الله الرحمن الرحیم

**اصول/ تعدیه حکم**

# مقدمه

یکی دیگر از عوامل تعدیه حکم، عبارت بود از مناسبات حکم و موضوع و در تعریف آن تأکید شد بر اینکه گاهی این‌طور است که وقتی که حکمی در موضوعی مترتب و این‌ها را به صورت مجموعی در کنار هم می‌بینیم یک قرینیتی پیدا می‌شود که در لفظ نیست و ظهور لفظی پیدا می‌کند. مناسبات حکم و موضوع اصلش این است حالا جایی که قطع پیدا بشود جای خودش، عمده این است که مناسبات حکم و موضوع یک قرینه لفظیه­ای است که در دلیل شکل می‌گیرد وقتی که دلیل را تعمیم می‌دهد یا تضییق می‌دهد یک کارکردی از کارکردهایی که بحث خواهیم کرد به وجود می‌آید.

# مناسبات حکم و موضوع

مناسبت حکم و موضوع در واقع از قرائن عامه‌ای است که نقشی در ظهور دلیل ایفا می‌کند؛ به‌عبارت‌دیگر مناسبت حکم و موضوع قرینه عامه‌ای است که از لفظ استظهار می‌شود و باری افزون بر الفاظی که در کلام هست حمل می‌کند و یک مدلول مضاعفی بر آن الفاظ مصرحه را به وجود می‌آورد. حالا تعمیم یا تضییق یا کم است یا زیاد است و امثال این‌ها.

این یک چیز جاافتاده‌ای در کلمات هست که ما همه مراد را فقط از تک‌به‌تک الفاظ یا حتی ترکیب الفاظ از حیث الفاظ به دست نمی‌آوریم بلکه گاهی با قرائنی که مصرح نیست نکاتی را بر آن مدلول اولی لفظی می‌افزاییم و این قرائن به آن کلام مصرح و لفظ موجود در کلام رنگ می‌دهد.

این قاعده خیلی کلی است البته این قرائن بعضی لفظیه است و بعضی لُبیه است پس این کلمات و جملاتی که از متکلم صادر می‌شود گاهی با قرائنی همراه می‌شود که عرف آن را ظهور می‌داند و آن قرائن گاهی لبی است و گاهی لفظی است.

قرائن لفظی هم که گفته می‌شود یعنی روی لفظ سوار شده است و لو اینکه خود آن در هیچ جای عبارت مولا و متکلم نیامده است اما این لفظ تاب این مدلول جدید با آن قرینیت جدیده پیدا کرده است.

این حالا قرائن لفظیه است یا لبیه که گاهی در کنار لفظ است. یکی از این قرائن مهم این است.

# یک پیشنهاد

پیشنهادی که در اصول وجود دارد این است که در مباحث الفاظ یک بابی را باز بکنیم و به قرائن عامه‌ای که در فقه اختصاص به جای خاصی ندارد و در موارد متعدد جاری می‌شود بیاوریم.

مثلاً خود مقدمات حکمت یک قرینه عامه است که اطلاق درست کرده است بعضی از این قرائن این‌جوری داریم حالا عام نه عموم لفظ است ولی قرائنی که لفظ خاص ندارد ولی جزو ظهورات لفظیه است این باید در اصول بابی برای آن باز بشود که چند تای آن آمده است مثل مقدمات حکمت و امثال این‌ها ولی خیلی چیزها داریم که نیامده است.

این اسباب تعدیه حکم هم بعضی فقط برای تعدیه است مثل الغاء خصوصیت و امثال این‌ها و قیاس ولی بعضی خیلی فراتر از تعدیه حکم است مثل مناسبات حکم و موضوع و تنقیح مناط، آن‌ها کارکرد واحدی ندارند که بگوییم فقط برای تسریه و تعدیه حکم به کار می‌رود آن‌ها ده‌ها نوع مدلول سوار بر لفظ می‌کنند و لذا شایسته این بود که در مباحث الفاظ قرائن عامه را وسیع‌تر از وضع موجود اصول بگیریم. این یک پیشنهادی است که در آنجا باید عملی بشود.

یکی همین امتنانی است که بحث می‌کردیم. امتنان یک قرینه عامه‌ای است و می‌تواند خیلی بار داشته باشد در روایات و امثال این‌ها. یکی مناسبات حکم و موضوع است و یکی هم سیاق است در قوانین سیاق را بحث کرده است.

# کارکردهای قرائن عامه

مناسبات حکم و موضوع خودش به نوعی سیاق هم هست به معنای عام سیاق، بنابراین ما جای بسطی در اصول داریم تحت این عنوان قرائن عامه لفظیه و همین‌طور لبیه که ظهورات را تغییر می‌دهد، ظهورات بدوی و ابتدایی را تغییر می‌دهد و خیلی فراتر از تعمیم حکم است.

این قرائن عامه کارکردهای چندگانه‌ای دارند که یکی از آن‌ها تعدیه حکم است و لذا اسباب تعدیه حکم که در اینجا ذکر شده است بعضی فقط سببٌ لتعدیة الحکم؛ اما برخی از آن‌ها سبب تعدیه فقط نیست بلکه یک قرینه‌ی عامه‌ای است که تغییرات متعدد با کارکردهای متنوع در الفاظ و کلمات مولا دارد این‌ها فراتر از بحث اینجا هستند و جایش در قرائن عامه‌ای است که باید در اصول بابش را باز کرد و روی آن کار کرد و الآن در این جهت خلأ داریم.

آن قرائن عامه‌ای که در اصول موجود هست عمده همین مقدمات حکمت است که در اطلاق و ظهور امر در وجوب و ... به آن استشهاد می‌شود و توسل می‌شود اما قرائن عامه دیگری هم داریم که خیلی مهم است که یکی همین سیاق است. بارها گفته شده که سیاق چیست و کجا اثر دارد و کجا اثر ندارد که ما قائل به نوعی تفصیل در سیاق هستیم که گاهی تأثیر دارد و گاهی ندارد.

و یکی از آن‌ها همین مناسبات حکم و موضوع است و اینکه دیروز گفتیم مناسبات حکم و موضوع با الغاء خصوصیت خیلی نزدیک است از یک منظر همان درست است برای اینکه مناسبات حکم و موضوع یکی از عواملی است که الغاء خصوصیت می‌کند و در نتیجه تعدیه می‌دهد. تحلیل دیروز جای خودش اما درعین‌حال مناسبات حکم و موضوع اگر بخواهد به‌عنوان کلان مطرح بشود ظرفیتش بالاتر از الغاء خصوصیت است. واقعاً جای این کار هست اگر کسی فصلی را در مباحث الفاظ باز بکند به‌عنوان قرائن عامه لفظیه و لبیه، خیلی به‌جا است. ما هم در اصول بعدها که تنظیماتی که می‌شود این کار را آنجا پایه‌ریزی بکنیم در آن جلسات هم آن را دنبال بکنیم. اگر کسی پیدا بشود روی این کار بکند ده بیست‌تا قرائن را در بیاورد و منقح بکند و در اصول قرار بدهیم خیلی به‌جا است.

سیاق، ارتکاز، مناسبات حکم و موضوع، امتنان و از این قبیل که شاید بیست‌تا بشود.

سؤال: این قرائن غیر از توسعه کارکرد دیگری داشته باشند همان تضییق است؟

جواب: نه هم اینجا گفته و هم ما نوشته است خیلی وسیع‌تر از توسعه و تضییق است البته بخش عمده‌اش توسعه و تضییق است اما کارکردهای دیگر هم دارد.

# خلاصه‌ای از بحث

ما تا اینجا چند نکته گفتیم یکی اینکه تعریفی از مناسبات حکم و موضوع و مطلب دوم رابطه این مناسبات حکم و موضوع و الغاء خصوصیت بود و اینکه حالت من وجه دارد و این یکی از عوامل پایه الغاء خصوصیت است چیزی در عرض و قسیم آن احتمالاً نیست.

سوم اینکه مناسبات حکم و موضوع کارکرد فراتر از تعمیم دارد حتی فراتر از تعمیم و تضییق و تأکید بر اینکه قرائن عامه‌ای که ظهورات را مستقر می‌کنند و ظهور کلامی می‌شوند باید این را در مباحث الفاظ اصول مستقلاً مدنظر قرار بدهیم و باب و فصلی برای این‌ها بگشاییم و این مبحث ارزش بالایی دارد؛ و از مباحث اصولی می‌شود که خیلی عملی و معطوف به واقعیت‌های عملیه اجتهاد است.

این هم یک مطلب که مطلب سوم بود ضمناً در این مباحث گفتیم که مناسبات حکم و موضوع هم با بحث ارتکاز یک تناسباتی دارد و هم با سیاق احتمالاً یک تناسباتی داشته باشد که این‌ها در جای خودش باید بیشتر دقت شود.

# مطلب چهارم؛ اقسام کارکرد مناسبات حکم و موضوع

کارکردها و تأثیراتی که مناسبات حکم و موضوع بر دلیل لفظی می‌گذارد و تغییراتی که بر دلیل لفظی می‌گذارد و این انواع و اقسامی است که بخشی از آن‌ها را اینجا می‌گوییم که ممکن است بعضی از این‌ها تداخلی داشته باشند و حصر و ... بیشتر استقرایی است و به ترتیب مهم‌ترین این محورها را اینجا ذکر می‌کنیم.

## کارکرد اول؛ تعمیم حکم

اولین کارکرد و تأثیری که مناسبات حکم و موضوع بر لفظ و دلیل لفظی می‌گذارد همان تسریه و تعمیم حکم است که به همین دلیل هم در اینجا مطرح شده است.

در اینجا مثالی که در کتاب ذکر شده است یکی همان ارضی که اشتراها الذمی من المسلم که می‌گویند باید خمس آن داده بشود. الأرض التی اشتراها الذمّی من المسلم یک از موارد تعلق خمس است این گفته می‌شود به مناسبات حکم و موضوع که باید زمینی را که خریده است باید خمس بدهد وقتی شما خمس را ببینید و ذمی را ببینید و این زمین و این حکم که با هم آمده است را ببینید یکی فلسفه‌ای در ذهنتان شکل می‌گیرد که آن همان، مناسبات حکم و موضوع را تنظیم می‌کند و می‌گوید این اشتراها خصوصیتی ندارد اگر نخریده است و کسی هبه کرده است یا صلح کرده است، در هبه می‌شود تردید کرد ولی صلح کرده است در یک عقد صلحی از یک مسلمان گرفته است می‌گوید فرقی ندارد مناسبات حکم و موضوع اقتضا می‌کند که آن هم متعلق خمس باشد و بیشتر به ذهن می‌آید که ملاک همان انتقال از مسلم به ذمی است. این یک مثالی است که زده شده است اینجا بگویم که شاید مناسبات حکم و موضوع اقتضاء الغاء خصوصیت از اشتراء به نحو مطلق نکند و شامل هر نوع نقلی نشود مثلاً نقلی که همین‌جوری کسی به او داده است شامل نشود ولی نقل‌هایی که کلاشتراء است، بعید نیست که بگوییم آن این حکم را دارد.

یا بیع العبد المسلم للکافر. اینجا واضح‌تر است روایت می‌فرماید که نمی‌شود بنده مسلمان را به کافر فروخت این عقد جایز نیست و باطل هم هست بنابر آرائی که وجود دارد. در روایات آمده است بیع ولی مناسبات حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که بیع درست نیست صلح آن هم درست نیست هبه هم درست نیست، نمی‌شود بفروشد و همین‌جوری هم نمی‌تواند هدیه بکند. چون آن نکته این است که عبد مسلم تحت ولایت کافر قرار نگیرد. این چیزهایی که در اینجا هست.

همین‌جا باید به این نکته دقت کرد که مناسبات حکم و موضوع –هرکدام بحث مستقلی است که ضمن این‌ها می‌گویم- یک بحث جدی وجود دارد که مناسبات حکم و موضوع گاهی دو قسم است یک وقتی فضای یک دلیل مناسبات حکم و موضوع تمام می‌شود خیلی از بیرون چیزی نمی‌خواهیم خود دلیل مناسبت حکم و موضوع روشن می‌شود مثلاً جایی که مریض است ﴿فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾[[1]](#footnote-1) همان‌جا کسی دقت کند می‌گوید مریضی است که نمی‌تواند روزه بگیرد یا می‌گوید اگر مریض است تیمم بکند یعنی مریضی که مانع از تیمم است همان یک کلمه را ببینیم همان کلام واحد را ببینیم مناسبت تمام می‌شود.

اما گاهی مناسبات حکم و موضوع تحت تأثیر یک چیزهای دیگر هم هست. اینجا مثلاً بیع عبد المسلم للکافر یک مقداری این‌طور است علاوه بر اینکه خود لفظ این‌طور است یک چیزهایی از بیرون سایه افکنده است که ﴿لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾[[2]](#footnote-2) و امثال این‌ها بنابراین مناسبات حکم و موضوع گاهی در کلام به حد ظهور می‌رسد و تمام می‌شود و گاهی نیاز دارد چاشنی از بیرون ضمیمه بشود و با آن چاشنی به ظهور می‌رسد و الا در حد یک اشعاری است این تفاوتی است که در این مناسبات حکم و موضوع وجود دارد و باید دقت کرد. جا به جا فرق می‌کند اینجا در مثال دوم کاملاً از نوع دوم است. شاید در مثال اول هم یک مقدار این ذمی و مسلمان و کافر و غیرمسلمان آن بحث‌های قاعده نفی سبیل سایه افکنده که این مناسبات را به حد ظهور برساند اگر آن‌ها نبود شاید در حد یک اشعار بود؛ اما گاهی هم یک کلام به تنهایی خود مناسبات حکم و موضوع در آن تمام می‌شود و به ظهور هم می‌رسد.

این یک مطلبی که باید جدا تنظیم می‌کنیم باید بگوییم مناسبات حکم و موضوع دو قسم است.

سؤال: این نکته برای سایر موجبات تعدیه صدق نمی‌کند؟ یعنی یک مرتبه در درون متن کفایت می‌کند و گاهی با شواهد و قرائن خارجی باید کمک بگیرد.

جواب: بله همه جا هست گاهی یک قرینه یک کلام تمام است و گاهی یک چیزهای دیگر را شارع گفته است که روی این تأثیر می‌گذارد یک مقداری این نوع دوم به مذاق شرع که بعد بحث می‌کنیم نزدیک می‌شود و آنجا هم خواهیم گفت مذاق شرع خیلی جاها با یک قرائن درون لفظی همراه می‌شد و با هم یک ظهوری را می‌سازند.

این کارکرد اول که تعمیم است.

## کارکرد دوم؛ تضییق حکم

کارکرد دوم تضییق است در جاهای مختلف با آن مواجه هستیم یکی از مثال‌های واضح که همه ذکر می‌کنند و در اصول هم هست آیه نبأ ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا﴾[[3]](#footnote-3) در آنجا گفته شده فاسق یعنی من تصدر عنه المعصیه هر گناهی که انجام بدهد فاسق می‌شود ولی می‌گویند وقتی شما حکم را ببینید که می‌خواهد بگوید خبرش حکم و موضوع را ببینید می‌خواهد بگوید این خبر آقا را می‌شود اعتماد کرد یا نه؟ این فضایی را درست می‌کند که فاسق را ظاهر می‌کند تضییق می‌دهد فاسق یعنی فاسق خبری، یعنی دروغ می‌گوید یعنی در کلمات و سخن و کلام تصرف می‌کند نه در مطلق فاسقی که ثقةٌ امینٌ و لکن یشرب الخمر یا یحلق اللحیه، این را نمی‌گیرد می‌گوید فاسق یعنی این. فاسق یعنی فاسق در مقام اخبار و امثال این‌ها. ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا ﴾ با مناسبات حکم و موضوع تضییق می‌شود فاسق از معنای عام به معنای خاص می‌آید و یک نوع انصراف درست می‌کند تضییق درست می‌کند.

سؤال: آنان که در امر خبر مشارکت دارند

جواب: مشکل او در خبر است با نبأ و اعتماد به نبأ ارتباط داشته باشد با فسقی که هیچ ربطی به آن ندارد طرف واقعاً امین و صادق است ولی یک خطای دیگری دارد این کاری به آن ندارد این فسق خبری را می‌گوید.

مثال دیگر هم اینجا در باب خیار حیوان زدند ظاهر ادله‌ای که خیار حیوان را اثبات کرده است اطلاق دارد که می‌گوید اگر حیوانی را خرید او داری خیار است ولی مناسبات حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که در حیوانی باشد که آن را می‌خرد که نگه دارد؛ اما صیدی که کنار دریا در حال جان دادن است آن را اگر بخرد دیگر در آن خیار حیوان ندارد، خیار حیوان در حیوانی است که مقصود حیات اوست. این دو کارکرد.

## کارکرد سوم؛ ترکیب تعمیم و تضییق حکم

اینجا یک کارکرد سومی که به‌عنوان ترکیب این دو در یک جمله آورده‌اند. مانعی هم ندارد کارکرد سوم را بگوییم کارکرد توسعه و تضییق هم‌زمان در یک دلیل. مثال در روایت معاویه بن عمار دارد که «قُلْتُ لَهُ أَدْنَى مَا يُجْزِئُ الْمَرِيضَ مِنَ التَّسْبِيحِ فِي الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ قَالَ تَسْبِيحَةٌ وَاحِدَة»[[4]](#footnote-4) همین که یک سبحان الله بگوید برای مریض کافی است در اینجا این مریض مناسبات حکم و موضوع دو کارکرد دارد از یک جهت کارکرد تضییقی دارد هر مریضی را نمی‌خواهد بگوید یجزئُ تسبیحةٌ واحدة مریضی که نمی‌تواند مریضی دارد که اگر ده تا سبحان الله هم بگوید هیچ مشکلی برای او نیست بلکه مریضی که تحمل این لحظات تأثیر دارد مشمول اینجاست و اختصاص به او دارد ولی هم‌زمان مریض نیست ولی شرایط اضطراری و حرجی دارد آن هم مثل این است مناسبات حکم و موضوع هم مضیق می‌کند مریض خاص را و هم‌زمان می‌گوید در غیر مریض هم این حکم هست.

سؤال: برداشت توسعه از باب مناسبت است یا از باب دیگر اسباب تعدیه است؟ همپوشانی هم دارد

جواب: این همان است که دیروز گفتیم که بسیاری از موارد مناسبات حکم و موضوع همان الغاء خصوصیت و تنقیح مناط است منتها مناسبت حکم و موضوع اینجا واقعاً دخیل است یعنی آن قرینه پایه است می‌گوید دارد تخفیف می‌دهد تخفیف برای کسی است که دشواری برای کار او وجود دارد در واقع اینجا مناط را پیدا می‌کند و الغاء خصوصیت می‌کند منتها ریشه همین مناسبت حکم و موضوع است و لذا این مناسبت حکم و موضوع خیلی امر پایه و ریشه‌ای است [جا دارد که در اول قرار بگیرد]. به همین دلیل هم گفتیم این قرینه باید آنجا به‌عنوان قرائن عامه بیاید.

این هم هم‌زمان می‌آید و توسعه و تضییق ایجاد می‌کند و حرف درستی هم هست در واقع نسبت آن حکم واقعی با ظاهر این من وجه می‌شود درحالی‌که در دو قسم قبل مطلق و مقید بود.

سؤال: بخشی از الغاء خصوصیت که می‌گفتند ناشی از مناسبات حکم و موضوع هست آیا تنظیم پیشنهادی حضرتعالی این است که الغاء خصوصیت کلاً منحل می‌شود یعنی می‌گوییم یک بخشی در حجیت قطع و اطمینان می‌رود و یک بخش در استظهارات ناشی از مناسبات حکم و موضوع و یا اینکه برعکس عمل کنیم و بگوییم الغاء خصوصیت یک عنوان عامی است و تعمیم داده می‌شود که یکی از مناسباتش این مقوله مناسبات است.

جواب: نمی‌توانم تنظیم را حرف نهایی بزنم دیروز من شکل دوم را می‌گفتم که الغاء خصوصیت داریم و برای الغاء خصوصیت چهار پنج دلیل ذکر شده است یکی از آن‌ها در واقع مناسبات حکم و موضوع است ویکی هم تنقیح مناط است که این‌ها به یک معنا ذیل آن قرار می‌گیرد. به یک معنا که این مناسبات حکم و موضوع چون یک امر پایه و قرینه عامه‌ای است که کارکردهای متنوعی دارد که یکی از آن‌ها آن است این یک اساسی دارد. حالا تنظیم را به اختیار باید ترجیح داد کدام بهتر است.

### مناسبات حکم و موضوع قرینه عامه

اما آنچه امروز در ابتدا گفتم آن را خیلی مهم می‌دانم که این‌ها به‌عنوان قرینه عامه دیگر الغاء خصوصیت دیگر قرینه عامه نیست اما مناسبات حکم و موضوع قرینه عامه است بعضی چیزها که در ذیل الغاء خصوصیت گفته‌اند بعضی از آن‌ها ممکن است قرینه عامه باشند مثلاً خود ارتکاز یک بحث است مناسبات حکم و موضوع یک بحث است حالا بعدها این نکته به ذهن آمد و احتمال دادیم که حتی مقدمیت و طریقیت که می‌گفتیم یکی از قرائنی است که موجب الغاء خصوصیت می‌شود آن هم شاید به همین مناسبات حکم و موضوع برگردد؛ مثلاً می‌گوید صُب الماء آب بریز تا شسته بشود حال اگر آب را نریختی بلکه خودش جریان پیدا کرد این همان مناسبات حکم و موضوع است. مناسبات حکم و موضوع می‌گوید آب باید این را پاک بکند آب را شما بریزید یا دستگاه بریزد یا باران ببارد. این همان مناسبات حکم و موضوع است.

می‌گوییم برخی از قرائنی که در الغاء خصوصیت آمد در واقع اگر دقت شود با بحث‌هایی که اینجا می‌گوییم فرقی ندارد صُب الماء این‌جور است.

سؤال: می‌شود گفت یک اوامری داریم مثل ارتکاز و مناسبات حکم و موضوع و یک تعابیری روی کلمات قوم داریم و این‌ها شاید با هم خلط شده است در یک تعبیر الغاء خصوصیت یک عنوان جنسی است کانّه شامل ...

جواب: بله این‌جور به ذهن ما می‌رسد منتها آقایان تعابیر متنوع را قسیم هم قرار داده‌اند این‌جوری نیست به معنای شکلی بگیریم برای الغاء خصوصیت یک عنوان عامی است که عوامل متعدد دارد به معنای عمیق بگیریم مناسبات حکم و موضوع یک قرینه پایه است که می‌آید روی خیلی از چیزها اثر می‌گذارد البیّعان بالخیار حتی یفترقا این اختصاص به آنجا دارد که بایع و مشتری و متعاقدین دو نفر باشند یا اینکه یک نفر هر دو را می‌خواند این شامل آنجا که هر دو را می‌خواند هم هست منتها تفرق به این است که از مجلس بیرون برود لذا آن هم نوعی مناسبت حکم و موضوع است بعضی از چیزهایی که به‌عنوان قرائن دیگر گفته می‌شده است در واقع مناسبت حکم و موضوع است که جایی اجرا می‌شود.

مناسبات حکم و موضوع این سه کارکرد را داشت که شمردیم کارکردهای دیگر هم دارد

## کارکرد چهارم؛ کیفیت دخالت وصف عنوانی در حکم

تحدید کیفیة دخل الوصف العنوانی فی الحکم

می‌گوید قلد المجتهد العادل، یک جای دیگر می‌گوید الماء المتغیر نجس، در هر دو یک مشتق به کار رفته است یکی می‌گوید مجتهد عادل یکی می‌گوید ماء متغیر نجس است اما در واقعیت خارجی این‌ها با هم فرق دارد تقلید که می‌خواهد بکند در همان حین تقلید باید مجتهد عادل باشد یعنی مجتهد عادل وصفی است که حدوثاً و بقائاً تأثیر دارد حین تقلید و اجرای آن حکم و تحقق حکم آن وصف هم باید باشد ولی در الماء المتغیر نجس به عکس است، آب اگر در تماس با نجسی منفعل شد بعد، انفعال تمام شد این آب همچنان نجس است؛ خود دلیل می‌گوید الماء المتغیر نجسٌ، یعنی ماء الذی تغیَّرَ و انفعل بملاقاة النجس، ولو آناً ما، این دیگر نجس است مگر اینکه عاملی بیاید و آن را تغییر بدهد.

در حقیقت آنجا می‌گوییم حدوثاً و بقائاً ملاک است اینجا می‌گوییم حدوثاً ملاک است این از مناسبات حکم و موضوع در می‌آید. این هم چیزی است که اینجا فرمودند.

منتها گفته ما نسبت به این سخن این است که آن حالت اول، آن طبق قاعده است مناسبات حکم و موضوع نمی‌خواهد ظاهر مشتق ظهور در متلبس دارد قلد یک ظهوری است که از باب ظهور مشتق در متلبس است و قلّد هم می‌گوید همان حین که تقلید می‌کنید ظهورش این است که حینی که تقلید می‌کنی هر تقلیدی هر عملی باید مستند به مجتهد عادل باشد؛ و لذا اگر آن حین که این مسئله را عمل می‌کند مجتهد عادل نباشد مصداق این نیست این نیاز به مناسبات حکم و موضوع ندارد. قلد هم نباید بگوییم قلد کسی که همه جا از صفر تا صد پیروی می‌کند قلد المجتهد العادل یعنی مسئله‌ای برایت پیدا شد نظر مجتهد عادل را بگیر.

در این مسئله نظر مجتهد عادل را بگیر یعنی وقتی نظر او را عمل می‌کنی مجتهد عادل باشد.

آن قسم اول شاید خیلی مناسبات حکم و موضوع در آن دخیل نباشد بیشتر ظهور خود کلام است در اینکه مشتق یعنی متلبس بالمبدأ و اینکه آن حکم روی موضوع می‌آید و هم‌زمان آن باید باشد این ظهوری است که از مناسبات حکم و موضوع بر نمی‌آید و احتمالاً نیازی به آن ندارد.

بله نوع دوم که می‌خواهد یک جوری تعمیم بدهد الماء المتغیر ولو بعد الزوال تغیره نجس این بعید نیست آنجا مناسبت حکم و موضوع می‌گوید این متغیر یعنی تغیّراً آناً مّا، عنوان را تعمیم می‌دهد و عنوان دوم اینجا در واقع تعمیم است در واقع المتغیری که ظهور اولیه‌اش در متلبس بالمبدء هست را می‌گوید مناسبت حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که معنایش عام‌تر باشد لذا این کارکرد چهارم که اینجا مثال می‌زند یکی مناسبت حکم و موضوع نیازی نیست و شاید دخالتی در استظهار ما نداشته باشد یکی هم در واقع مناسبت حکم و موضوع در این ظهور دخیل است اما به همان تعمیم برمی‌گردد در واقع المتغیر چطور المریض را به غیر مریض تعمیم می‌داد اینجا المتغیر را از ذات متلبس مبدأ به من قضاء عنه المبدأ تعمیم می‌دهد.

صلی الله علی محمد و آل محمد.

1. - سوره بقره، آیه 185. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره نساء، آیه 141. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره حجرات، آیه 6. [↑](#footnote-ref-3)
4. [الكافي- ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج3، ص329.](http://lib.eshia.ir/11005/3/329/%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%B1%D9%8A%D8%B6) [↑](#footnote-ref-4)